

جهانی شدن فرایندی است که نخستین نشانه‌های آن از طریق انقلاب صنعتی و انقلاب کبیر فرانسه ظاهر شد. از آنجا که این هر دو انقلاب ریشه در تلاش‌های رهایی‌جویانه‌ی عصر رنسانس و عصر روشن‌گری داشتند و به پیدایش تمدن نوینی منجر شدند که بعدها «تمدن و فرهنگ بورژوازی» یا «مدرنیسم» لقب گرفت، جهانی شدن را می‌توان در عین حال عالی‌ترین مرحله‌ی تکامل تمدن بورژوازی و متحماً پایدارترین شکل تحول فرهنگ مدرنیسم و از همه مهم‌تر ضامن رهایی انسان‌ها از قیدوبندهای غیر اخلاقی، سنت‌گرایی تحجرآمیز و خرافه‌گرایی‌های وهم‌آلود به‌شمار آورد.

هر دو انقلاب بزرگ سده‌ی هیجدهم تصورات نوینی از آزادی، قدرت و اقتدار را اشاعه دادند:

انقلاب صنعتی از سوی با تغییر تکیه‌گاه اقتصاد از تولید کشاورزی به تولید اتبوه صنعتی، قبل از هر چیز اعلان پیروزی آزادی عمل فردی در عرصه‌ی مناسبات اجتماعی رها شده از قید اجبارهای غیراقتصادی نظام فتودالی به‌شمار می‌آمد و از سوی دیگر با فراهم‌سازی شرایط شکل‌گیری قدرت تکنولوژی و بازار به اقتدار صاحبان کارخانه‌ها و سرمایه‌های مالی منجر شد. برآیند این دو فرایند ناهمسو شکل‌گیری «پیوندهای اقتدار» نوینی بود که به‌صورت مخالفت‌های افراطی تجدید ساختار طلب (ایدئولوژی‌های روشنگری، مارکسیسم و آنارشیزم) و موافقت‌های افراطی ویرانگر (دولت‌گرایی‌های از نوع هگلی و نازیسم و فاشیسم) فاصله‌ی زمانی بالنسبه طولانی نیمه دوم قرن هیجدهم تا سال‌های پایان قرن بیستم را اشغال کرده است.

انقلاب کبیر فرانسه نیز نظیر سلف انگلیسی خود، انقلاب صنعتی، آثاری دوگانه داشت: از سوی فروپاشی نهادهای سنتی قدرت و حاکمیت توده‌های مردم را فرا روی آورد که اعدام لوتی شانزدهم و همسرش ملکه آنتوانت مهم‌ترین و با معناترین نماد آن است از سوی دیگر به پیدایش «بنابارتیسم» و کیش پرستش دولت و رهبرزدگی توده‌ها منجر شد که به‌مثابه آسیب شناختی‌ترین جلوه‌ی مشارکت سیاسی توده‌ها در کار حکومت (پوپولیسم) که به نوبه‌ی خود مهم‌ترین عامل بازدارنده‌ی دموکراسی حقیقی از قرن هیجدهم تا امروز بوده است گریبان‌گیر بسیاری از کشورهای جهان شد.

دست‌آوردهای هر دو انقلاب به‌سرعت هر چه تمام‌تر در سرتاسر جهان گسترش یافت و از طریق جهانی کردن برخی ویژگی‌های فرهنگی و تکنولوژی نو، شرایط لازم برای پیدایش ایده‌ی جهانی شدن را در فاصله یک‌صد سال بعد فراهم ساخت.

امروزه در آغاز قرن بیست و یکم، به‌نظر می‌رسد که حرکت ناهمسوی آزادی به وسیع‌ترین معنای فردی و اجتماعی آن از یک‌سو و قدرت به گسترده‌ترین دلالت‌های آن از سوی دیگر - در قالب‌هایی نظیر قدرت تکنولوژی، صنعت فرهنگ‌سازی و سلطه‌ی بلا منازع دولت‌ها و حکومت‌ها بر سرنوشت مردم - در پهنه‌ی بالنسبه وسیعی که به سیر تکنولوژی ارتباطات به سطح یک دهکده جهانی تقلیل پیدا کرده است به حرکتی همگرا و هم‌سو بدل شود.

شواهد موجود نیز نشانه آن است که جهان از طریق ادغام مهارناپذیر اقتصاد، فرهنگ، سیاست و سبک زندگی به سوی همگنی و همگرایی هر چه پیش‌تر پیش می‌رود. از این‌رو، امید می‌رود که در عرصه‌ی

## جهانی شدن

### از منظر

## جامعه‌شناسی

### محمدجواد زاهدی‌مازندرانی

تضارب سازوکارهای این همگرایی که از طریق سنتز میان دو پدیده‌ی متضاد ادغام اقتصادی و تجزیه‌ی سیاسی و قومی حاصل می‌شود، سطح قابل توجهی از یک‌دستی زندگی اجتماعی و ادغام فرهنگی و جامعه‌شناختی ملت‌ها نتیجه شود. جهانی شدن، به ساده‌ترین معنا، فرایند این قبیل ادغام‌هاست که از بُعد جامعه‌شناختی به‌ویژه، به‌دلیل کاهش تضاد و تعارض موجود میان روند حرکت «آزادی» و «اقتدار» قابل تأمل است.

پدیده‌ی جهانی شدن تا حدود سه دهه‌ی قبل به‌لحاظ آثار و مظاهر (اقتصادی و سیاسی) آن بیش‌تر مورد توجه اقتصاددانان و سیاسیون بود و کم‌تر مورد توجه جامعه‌شناسان و فرهنگ‌شناسان قرار داشت. با این همه، این واقعیت را نباید به‌معنای بی‌توجهی مطلق جامعه‌شناسان و فرهنگ‌شناسان به این پدیده تلقی کرد. کوشش این مقاله آن است که تا جایی که در خود یک بحث مقدماتی در این زمینه است به‌معرفی دیدگاه جامعه‌شناسان معاصر در این زمینه پرداخته و پرسش‌هایی را که از دیدگاه جامعه‌شناختی در برخورد با پدیده‌ی جهانی شدن مطرح است، مورد توجه قرار دهد.

#### ۱. تحول دلالت و مفهوم جهانی شدن

۱-۱. جریان‌های اندیشگی: بحث درباره‌ی جهانی شدن در علوم اجتماعی که ماهیتاً بحثی کلان‌نگراست، در روند گسترش خود از دهه‌ی آغازین قرن بیستم به بعد دو جریان اندیشگی متمایز را پدید آورده است: الف. جریان نخست که از اوایل دهه‌ی ۱۹۱۰ تا اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰ را شامل می‌شود، بحث نامستقیمی را درباره‌ی پدیده‌ی جهانی شدن می‌پروراند و این بحث را اساساً در پرتو نظریه‌های تضاد و در چهارچوب مقولاتی نظیر استعمار و نابرابری در ابعاد فرهنگی، نظامی و اقتصادی (که مؤلفه‌های اصلی قدرت در عرصه‌ی جهانی‌اند) پیش می‌برد. بخش بزرگی از آراء ارائه شده درباره‌ی جهانی شدن در این دوره به صاحب‌نظران مارکسیسم و یا جامعه‌شناسان چپ‌گرا و رادیکال تعلق دارد.

ب. جریان دوم که عمدتاً از اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰ آغاز شده و در دهه‌ی ۱۹۹۰ به اوج قرن بیستمی خود رسید، بحث جهانی شدن را مستقیماً از طریق تعریف این پدیده به‌عنوان یک واقعیت اجتماعی زندگی امروز و در پرتو نظم نوین جهانی مطرح می‌کند. این جریان فکری دارای سه ویژگی مهم است: یکم آن‌که پدیده‌ی جهانی شدن را اساساً مثبت ارزیابی می‌کند؛ دوم آن‌که از دیدگاهی کارکردگرایانه به این پدیده می‌نگرد؛ و سوم آن‌که به خلاف جریان فکری نخست فاقد «ارزش‌داوری»‌های سیاسی و اخلاقی است.

اگر چه هر دو جریان اندیشگی یاد شده را به اعتبار توجه به مؤلفه‌ها و عناصر ساختاری جهانی شدن می‌توان نظرگاه‌هایی ساخت‌گرایانه توصیف کرد، اما همان‌گونه که اشاره شد جریان فکری متقدم، تضادگرا و انقلابی و دگورگونی طلب است در حالی که جریان متأخر عمدتاً ثبات‌گرا

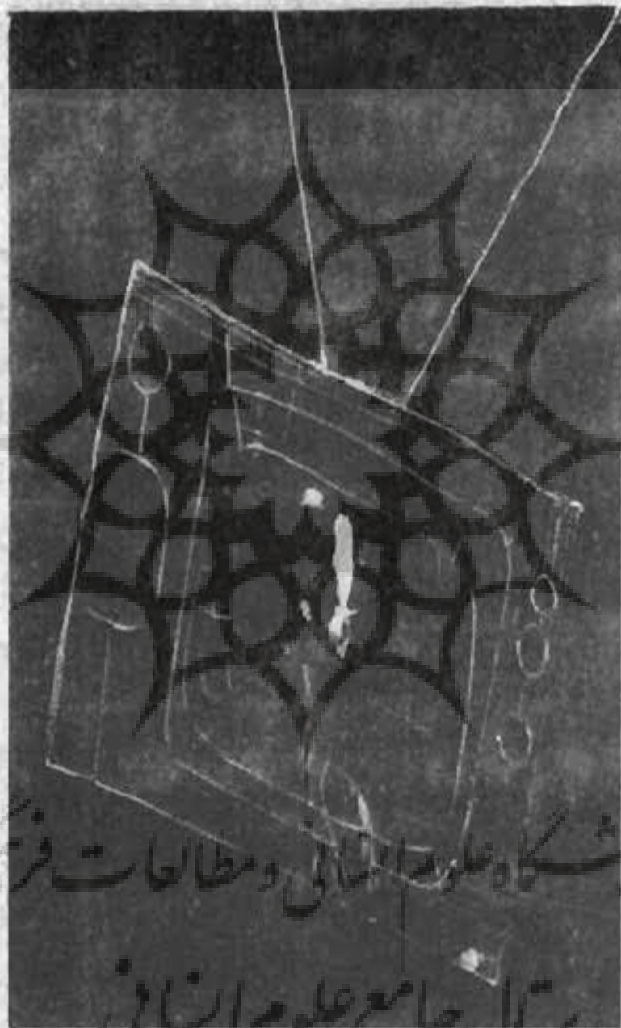
و محافظه کار و نظم جو به شمار می آید.

فرعی تر تقسیم کرد:

۱-۲. دوره بندی تاریخی: در رویکردی جامعه شناختی تر، این دو جریان فکری را می توان بازگوکننده ی تاثیر عوامل تاریخی - اجتماعی متفاوتی دانست که سه دوره ی زمانی متمایز را در قرن بیستم پدید آورده اند. این عوامل که به شکل گیری روابط اقتصادی، فرهنگی و سیاسی ویژه ای میان کشورهای جهان منجر شدند، دیدگاه ها و نظرگاه های اندیشگی متفاوتی را نیز درباره ی جهانی شدن به وجود آوردند. سه دوره ی یاد شده عبارتند از:

۱) دوره ی نخست محدودی زمانی قبل از ۱۹۴۵ (تا پایان جنگ جهانی دوم) را شامل می شود که مرحله ی آغازین گسترش بازارهای بین المللی و عصر رواج نهضت های کارگری و ظهور حکومت های توتالیتر در جهان است. جهانی شدن در اذهان صاحب نظران این دوره از سوی معطوف به انقلاب جهانی و فراگیر کارگری برای ایجاد یک حکومت واحد و یک پارچه جهانی است و از جانب دیگر به سوی جنبه های فراگیر تکنولوژی و یک پارچگی و ادغام اقتصادهای صنعتی که به پیدایش نظام های توتالیتر جهانی منجر شدند، سمت گیری شده است. این دو رویکرد متفاوت، نه به عنوان دو فرایند متضاد یا متعارض، بلکه اغلب به عنوان دو مرحله ی متوالی از یک روند تاریخی محتوم تلقی می شود.

۲) دوره ی دوم محدودی زمانی پس از جنگ جهانی دوم تا آغاز عملی و عینی فروپاشی بلوک سوسیالیستی (۱۹۴۵ تا ۱۹۸۹) را در بر می گیرد. جریان فکری جهانی شدن در این دوره صرف نظر از آن که از شرایط کشمکش دوران جنگ سرد تاثیر می پذیرد، تحت تاثیر همکاری های بین المللی گسترش یابنده ی میان دولت ها (تشکیل سازمان ملل متحد، یونسکو و امثال آن) نیز هست. اساس نظری این تفکرات از سوی مبتنی بر آثار اجتماعی و سیاسی نشأت گرفته از توسعه صنعتی و نابرابری های فزاینده ی فرهنگی و اقتصادی ناشی از آن و نیز تفسیر روابط شکل گرفته بر مبنای این نابرابری هاست؛ و از سوی دیگر مبتنی بر ادراک همبستگی جهانی برای پیشگیری از فاجعه ی محتمل یک جنگ ویرانگر جهانی دیگر (جنگ جهانی سوم) است. به همین لحاظ، هم تنوع نظری و هم تفاوت رویکردی قابل ملاحظه ای در تفکرات اجتماعی و جامعه شناختی این دوره در ارتباط با موضع جهانی شدن به چشم می خورد. به نحوی که بر روی پیوستار جریان های فکری این دوره دست کم سه قطب متمایز را می توان تشخیص داد: در قطب چپ نظرگاه جامعه شناسان مکتب فرانکفورت، در قطب راست نظریه دهکده ی جهانی مک لوهان درباره ی بسط انقلابی ارتباطات سرمایه سالارانه، و در قطب میانی نظریه نظام جهانی و روشنائین قرار دارد.



۳) دوره ی سوم تا آغاز عملی و عینی فروپاشی بلوک سوسیالیستی (۱۹۴۵ تا ۱۹۸۹) را در بر می گیرد. جریان فکری جهانی شدن در این دوره صرف نظر از آن که از شرایط کشمکش دوران جنگ سرد تاثیر می پذیرد، تحت تاثیر همکاری های بین المللی گسترش یابنده ی میان دولت ها (تشکیل سازمان ملل متحد، یونسکو و امثال آن) نیز هست. اساس نظری این تفکرات از سوی مبتنی بر آثار اجتماعی و سیاسی نشأت گرفته از توسعه صنعتی و نابرابری های فزاینده ی فرهنگی و اقتصادی ناشی از آن و نیز تفسیر روابط شکل گرفته بر مبنای این نابرابری هاست؛ و از سوی دیگر مبتنی بر ادراک همبستگی جهانی برای پیشگیری از فاجعه ی محتمل یک جنگ ویرانگر جهانی دیگر (جنگ جهانی سوم) است. به همین لحاظ، هم تنوع نظری و هم تفاوت رویکردی قابل ملاحظه ای در تفکرات اجتماعی و جامعه شناختی این دوره در ارتباط با موضع جهانی شدن به چشم می خورد. به نحوی که بر روی پیوستار جریان های فکری این دوره دست کم سه قطب متمایز را می توان تشخیص داد: در قطب چپ نظرگاه جامعه شناسان مکتب فرانکفورت، در قطب راست نظریه دهکده ی جهانی مک لوهان درباره ی بسط انقلابی ارتباطات سرمایه سالارانه، و در قطب میانی نظریه نظام جهانی و روشنائین قرار دارد.

مشخصه ی مهم دوره ی ۱۹۲۵ تا ۱۹۸۹ آن است که در این دوره اگر چه «سیاست» ارتباط تنگاتنگی با «اقتصاد» پیدا کرد، اما جریان های فکری به ویژه آراء جامعه شناختی، مستقل از این عوامل معطوف به ایده های واقع گرایانه تری در زمینه ی جامعه شناسی تغییرات اجتماعی و توسعه اجتماعی - اقتصادی جهان سوم به منظور نیل به جامعه ی جهانی هماهنگ تر و یک پارچه تری که اگر نه هم سطح، دست کم هم سوتر باشد، بوده است.

این دوره ی مهم از تاریخ قرن بیستم را به لحاظ اهمیت رقاب تاریخی

۳) و بالاخره دوره‌ی سوم از ۱۹۸۹ تا پایان قرن (سال ۲۰۰۰) را در برمی‌گیرد. مشخصه‌ی جامعه‌شناختی این دوره، استقرار و تثبیت نظم نوین جهانی به سرکردگی سیاسی و نظامی ایالات متحد است. اگر چه ژاپن و اتحادیه‌ی اروپا رقبای اقتصادی قدرتمندی برای آمریکا به‌شمار می‌آیند، اما این رقابت‌های اقتصادی نتوانسته شرایط نوینی از حیث تقسیم قدرت بین‌المللی و چندکانونی شدن قدرت در جهان به‌وجود آورد.

کوشش جهانی برای حل منازعات بین‌المللی (که از جمله‌ی مزمن‌ترین و پر دامنه‌ترین آن‌ها مسأله اعراب و اسرائیل است) و اقدام یک‌پارچه آمریکا و اروپا در مقابله با تجاوز عراق به کویت و مقابله جهانی با نسل‌کشی صرب‌ها در کروواسی و فشار جهانی بر دولت‌های توتالیتر در خصوص نقض حقوق بشر نشان می‌دهد که دولت‌های بزرگ چگونه در راستای هم‌دلی با خواست صلح و یک‌پارچگی ملت‌های جهان (= جهانی‌شدن) ناگزیر شده‌اند که به‌جای ساخت و پاخت با دیکتاتورها و حکومت‌های استبدادی از کوشش‌های اصلاح‌طلبانه و

دموکراسی خواهی که خود از پیش‌شرط‌های اصلی جهانی‌شدن است، جانبداری کنند.

این دوره به‌ویژه از این نظر که بازگویی تحوّل مفهوم جهانی‌شدن از دلالت‌های صرفاً سیاسی مرتبط با نابرابری قدرت و استثمار جهانی به یک دلالت جامعه‌شناختی - ارتباطاتی است، اهمیت ویژه‌ای دارد. این دلالت نوین مفهوم جهانی‌شدن، دلالتی است که متناسب با نیاز ملت‌ها به آزادی شکل گرفته و بیشتر مرتبط با بهره‌گیری ملت‌ها از تجربه‌های فرهنگی یک‌دیگر و زمینه‌سازی برای همکاری‌های اقتصادی هر چه بیشتر، نزدیک‌تر و یک‌پارچه‌تر است.

## ۲. نظریه‌های جامعه‌شناختی جهانی‌شدن

نخستین توجه نظری به پدیده‌ی جهانی‌شدن را در نظریه امپریالیسم لنین می‌توان دید. اگر چه پوخارین در روسیه (۱۹۰۸) و مابسن در آمریکا (۱۹۰۲) نیز قبل از لنین به پدیده‌ی امپریالیسم توجه کرده‌اند، اما این لنین بود که با نوشتن کتاب

«امپریالیسم به‌مثابه‌ی عالی‌ترین مرحله‌ی سرمایه‌داری» (۱۹۱۶) و چند مقاله دیگر در همین زمینه،<sup>۳</sup> نظریه‌ی جهانی‌شدن سرمایه‌داری بر مبنای جهان‌خواری حکومت‌های سرمایه‌سالارانه را ارائه کرد.

چهارچوب نگرش لنین به امپریالیسم صرفاً مبتنی بر نظرگاه‌های اقتصادی و اصول «اقتصاد سیاسی» مارکس است و به‌معنای دقیق کلمه نمی‌توان آن را نظریه‌ای جامعه‌شناختی درباره‌ی جهانی‌شدن تلقی کرد. اما از آن‌جا که این نظریه تأثیر شگرفی بر آراء جامعه‌شناختی بعدی در این زمینه باقی گذاشت، آشنایی با آن ضروری است.

لنین در این نظریه کوشش می‌کند نشان دهد که چگونه سرمایه‌داری در مرحله‌ی انحصاری خود به «فراملی» عمل کردن و «جهانی‌شدن» گرایش می‌یابد. از نظر لنین امپریالیسم مرحله‌ی تاریخی ویژه‌ای از تحوّل سرمایه‌داری است و سه مشخصه‌ی مهم دارد: ۱. سرمایه‌داری انحصاری؛

۲. سرمایه‌داری انگلی یا رو به زوال است؛ و ۳. سرمایه‌داری در حال احتضار است. به‌رغم این ویژگی‌ها، امپریالیسم به اتکای انحصار که بنیادی‌ترین مؤلفه‌ی آن است بر جهان حاکم شده است. این انحصار خود را در ۵ صورت اصلی عرضه می‌دارد:<sup>۲</sup>

۱. کارتل‌ها، سندیکاها و تراست‌ها؛

۳. ربودن منابع موادخام از طریق تراست‌ها و الیگارشی‌های مالی؛  
۴. شروع تقسیم (اقتصادی) جهان از طریق کارتل‌های بین‌المللی. صدور سرمایه به مثابه‌ی شکل متمایزی از صدور کالا، پدیده‌ی شاخص و بارزی است که ارتباطی تنگاتنگ با تقسیم اقتصادی و تقسیم‌بندی «جغرافیایی - سیاسی» جهان دارد؛

۵. تکمیل تقسیم جهان به‌صورت مستعمرات قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری.

اگر چه لنین قرائت سیاسی قدرتمدارانه‌ی ویژه‌ای از مارکسیسم داشت که خصوصاً مورد پذیرش روشنفکرانی که به جنبه‌های انسان‌گرایانه، فلسفی، روش‌شناختی و زیبایی‌شناختی مارکسیسم دلنسته بودند قرار نگرفت؛ اما نظریه‌ی امپریالیسم او به‌دلیل انطباق با وضعیت جاری جهان در نیمه‌ی اول قرن بیستم مورد قبول عام قرار گرفت و به شالوده‌ی نظری هرگونه تصویرپردازی درباره‌ی مفهوم جهانی‌شدن، دست‌کم تا پایان جنگ جهانی دوم و حتا دوره‌ی بعد از آن بدل شد. این قبول عام فقط به داخل اردوگاه شوروی و یا طرفداران آن

منحصر نمی‌شود بلکه حتا در اردوگاه مخالف نیز قابل پیگیری است. به‌نحوی که مثلاً از اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ مخالفان حکومت شوروی با استفاده از همین نگرش لنین، اصطلاح «سوسیال امپریالیسم» را بر مبنای عملکرد بین‌المللی حکومت سوسیالیستی کشورشورها وضع کردند که دقیقاً همان دلالت جهان‌خواری مورد نظر لنین را درباره‌ی قدرت فائق در اردوگاه سوسیالیستی (روسیه شوروی) به کار می‌برده است.

نخستین بازتاب جدی نظریه امپریالیسم لنین در حوزه‌ی جامعه‌شناسی که در عین حال می‌توان آن را نخستین نظرگاه جامعه‌شناختی به پدیده‌ی جهانی‌شدن دانست مربوط به جامعه‌شناسان مکتب فرانکفورت است که شاید توجه جامعه‌شناختی ویژه‌شان به این پدیده را بیشتر از مدیون فشارهای رژیم نازی اند که ادامه‌ی زندگی را در آلمان و سپس در اروپا برای اکثریت آنان ناممکن ساخت و موجبات مهاجرت آنان به آمریکا را فراهم آورد.

آشنایی جامعه‌شناسان مارکسیست مؤسسه‌ی تحقیقات اجتماعی فرانکفورت - ماکس هورکهایمر، تئودور آدرنو، اریک فروم، هربرت مارکوزه، فرانتس نویمان، یورگن هابرماس و بعدها جورج لوکاج و هانا آرنت و دیگران - با جهان قاره‌ای ایالات متحد، هم‌چنان‌که حدود یک‌صد سال قبل از آن در مورد الکسی دوتوکویل سلطنت طلب اتفاق افتاد،<sup>۵</sup> موجبات مکاشفه‌ی جامعه‌شناختی عمیقی را فراهم ساخت. جامعه‌شناسان مکتب فرانکفورت به مدد آشنای عمیق‌تر با دنیای جدید و سبک زندگی آمریکایی و نیز به پشتوانه‌ی تسهیلاتی که از طریق دانشگاه کلمبیا در شهر نیویورک برایشان فراهم شد، توانستند بسیاری از جنبه‌های مهم جهانی‌شدن تمدن و فرهنگ بالنده‌ی بورژوازی را کشف کنند. هر چند آنان به مخالفت با این فرایند پرداختند و جنبه‌های منفی و انتقاد پذیرش را افشا کردند ولی تردیدی نمی‌توان داشت که پس از توکویل آن‌ها بلند آوازه‌ترین جامعه‌شناسانی هستند که به بازنمایی ظرفیت‌های جهانی فرهنگ و تمدنی دنیای نو اقدام کرده‌اند.

اگر چه جامعه‌شناسان مکتب انتقادی از اوائل ۱۹۳۰ هم‌زمان با تجدیدنظر در برخی اصول و باورهای مارکسیستی،<sup>۶</sup> کانون توجه‌شان را به تدریج از اقتصاد به فرهنگ جابه‌جا کردند، اما توجه آنان به نیروهای عمده‌ی جامعه‌ی صنعتی که محصول سلطه‌ی فرهنگی سرمایه‌داری



معاصر (از طریق آمیزش نظرگاه‌های مارکس و وبر) حاصل برخوردار آنان با جامعه‌ی آمریکا و به‌ویژه آشنائی‌شان با نظام یا سبک زندگی آمریکایی بوده است.

دیدگاه جامعه‌شناسان مکتب انتقادی به پدیده‌ی جهانی شدن، دست‌کم در ابعاد فرهنگی مورد توجه آنان، یک‌سره منفی و ردکننده بود. مکتب انتقادی هم به جامعه و هم به نظام‌های متفاوت معرفت اجتماعی به دیده‌ی نقادانه می‌نگریست. در حوزه‌ی معرفت‌شناختی، هم مارکسیسم هم پوزیتیویسم و هم کل جامعه‌شناسی را به باد انتقاد گرفت و علاوه بر این نقد جانانه‌ای را نیز نسبت به جامعه‌ی نوین پروراند. این نقد بیش‌تر متوجه شماری از مؤلفه‌های اصلی این جامعه بود: سلطه‌ی فرهنگی، سرکوب فرهنگی افراد در جوامع نوین، عقلانیت رسمی که جایگزین استثمار اقتصادی شده است، تفکر تکنوکراتیک که هدفش خدمت به نیروهای سلطه‌گرا است و نه رهاسازی مردم از شرارت‌های سلطه،<sup>۶</sup> همه از جمله‌ی جنبه‌های نقدپذیر و آسیب‌شناختی زندگی اجتماعی در جوامع نوین توصیف شده‌اند. جنبه‌هایی که ذاتاً گرایش به جهان شمول شدن دارند، این فرایند جهانی شدن از طریق صنعت یک‌دست‌سازی ویژه‌ای که منابع و محل‌های تولیدش در کشورهای مادر متمرکز است و «صنعت فرهنگ» خوانده شده، محقق می‌شود.

نقادی جامعه‌ی نوین که به اعتبار مؤلفه‌های ساختاری‌اش الگویی جهان شمول و فراگیر تلقی می‌شود، عنصر اصلی و وجه مشترک آراء جامعه‌شناسان مکتب فرانکفورت است مثلاً، به باور مارکوز، مهم‌ترین مشخصه‌ی جهان نوین «غیر عقلانی بودن عقلانیت» است. زیرا در آن صلح از طریق جنگ تضمین می‌شود؛ آزادی انسان‌ها از طریق نباه‌سازی افراد و نیازها و توانایی‌های‌شان محقق می‌شود؛ و توده‌ی مردم فقیر و ضعیف و سرکوب شده و استثمار شده نگهداشته می‌شوند. تکنولوژی نوین، که عالم‌گیرترین مؤلفه‌ی جوامع نوین و علمدار پدیده‌ی جهانی شدن است، به باور مارکوزه عالی‌ترین مظهر عقلانیت رسمی، بعضی جلوه‌ی ناب «غیرعقلانی بودن عقلانیت» است.<sup>۷</sup>

از دید مارکوزه، تکنولوژی در جوامع نوین به نوعی یکه‌تازی منتهی می‌شود که دربردارنده‌ی روش‌های نوین مؤثرتر و حتی دلچسب‌تری از کنترل بیرونی افراد است. تلویزیون و ورزش‌های توده‌گیر از جلوه‌های بارز این روش‌های نوین است. نتیجه‌ی این وضعیت، پیدایش جامعه‌ای است که مارکوزه آن را «جامعه تک بعدی» می‌خواند. اگر چه مارکوزه واژه «جهانی شدن» را به کار نمی‌برد، ولی پیداست که با توجه به خصوصیت انتشار و اشاعه‌ی تکنولوژی که او به آن قائل است، وضعیت «تک بعدی بودن» را می‌توان هم نشانه‌ی یک‌پارچگی جهان مجهز شده به تکنولوژی و هم به‌عنوان مهم‌ترین شاخص جامعه‌شناختی «جهانی شدن»، از دید او، تلقی کرد.<sup>۸</sup>

بیش‌ترین توجه مکتب فرانکفورت معطوف به حوزه‌ی فرهنگ است. صاحب‌نظران مکتب انتقادی در اشاره به فرهنگ جوامع نوین اصطلاح «صنعت فرهنگ» را به کار می‌برند که معرف ساختارهای فرهنگی عقلانی شده و بورکراتیزه شده‌ای (مثلاً شبکه تلویزیون) است که کنترل فرهنگ نوین را به عهده دارد.

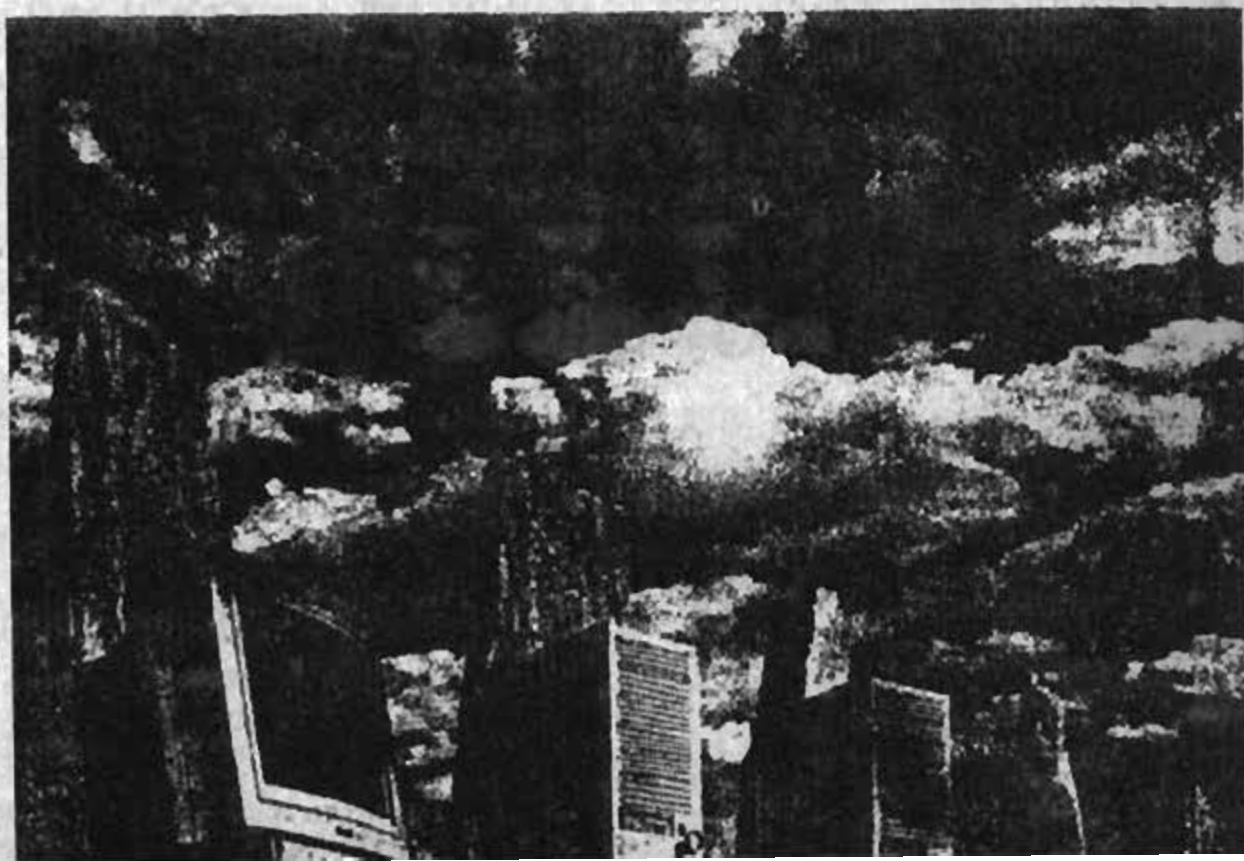
نگرانی عمده‌ی صاحب‌نظران مکتب فرانکفورت در مورد «صنعت» تولید انبوه مقوله‌ی فرهنگی یک‌دست شده و خاصی است که «فرهنگ توده‌گیر» خوانده شده است. با توجه به نمودهای امروزی فرهنگ جهانی که از طریق شبکه‌های ماهواره‌ای و اینترنتی اشاعه می‌یابد، می‌توان پذیرفت که «صنعت فرهنگ» سازوکار اصلی ایجاد «فرهنگ جهانی» در شرایط جهانی شدن نیز هست.

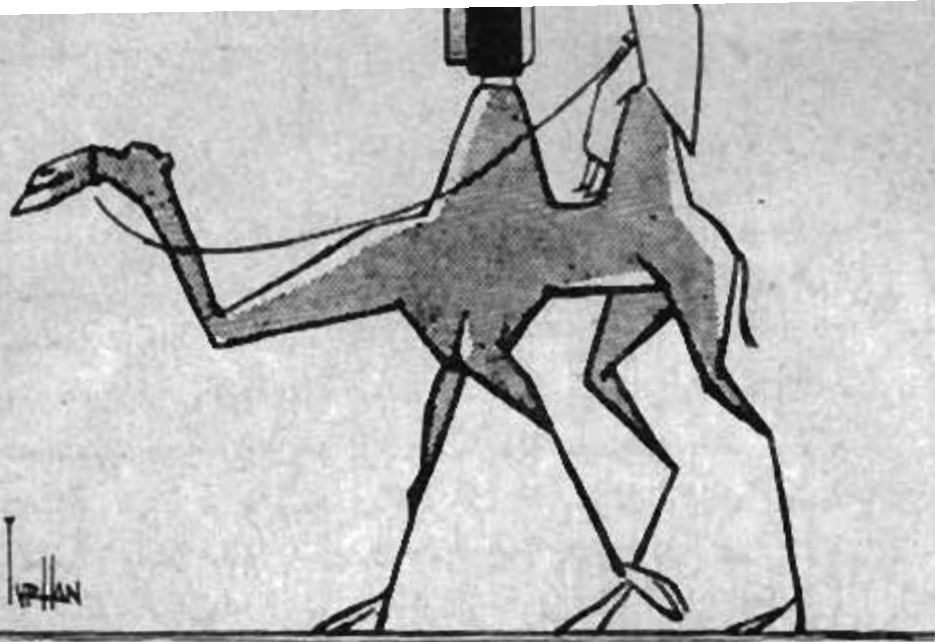
از دهه‌ی ۱۹۶۰ و همزمان با اوج‌گیری آوازه‌ی نظری دیدگاه انتقادی و رواج نظرگاه منفی جامعه‌شناسان مکتب فرانکفورت، نظریه‌ی خوشبینانه‌ای نیز درباره‌ی جنبه‌های فراگیر و جهان شمول نوگرایی (مدرنیسم) شکل گرفت که بازگوی دیدگاهی مثبت و سازنده نسبت به پدیده‌ی جهانی شدن است. مک‌لوهان در ۱۹۶۴ با انتشار کتاب (رسانه‌های تفاهمی) نظریه‌ای انقلابی را در ارتباط با مفهوم و دلالت امروزین جهانی شدن ارائه کرد. این نظریه که مبتنی بر پیشرفت جهان از حیث همگن شدن در عرصه‌های فرهنگی است اشاره می‌کند که رسانه‌های توده‌گیر و به‌ویژه تلویزیون، کل جهان را به یک دهکده‌ی جهانی بدل ساخته است.

امروزه در شرایط ارتباطی نوین حاکم بر جهان و به‌ویژه در شرایط استفاده از وسایل ارتباطی پیشرفته‌ای نظیر ارتباطات ماهواره‌ای و شبکه‌های خبری جهانی و اینترنت و در شرایطی که به‌طور بالفعل میلیون‌ها نفر در سرتاسر جهان در هر لحظه در معرض تجارب فرهنگی مشابهی قرار می‌گیرند، فهم نظریه دهکده جهانی مارشان مک‌لوهان و تصور جهانی که از این طریق به‌سوی یک‌پارچگی و همگنی فرهنگی پیش می‌رود دشوار نیست؛ اما یقیناً طرح این نظریه در شرایط دهه‌ی ۱۹۶۰ به هوش و نبوغ قابل توجهی نیاز داشته است. این آینده‌نگری نبوغ‌آمیز تأثیر مثبتی بر پیدایش دیدگاه‌های امیدبخش و مثبت نسبت به پدیده‌ی جهانی شدن باقی گذاشت و این به نوبه‌ی خود آثار مثبتی بر شکل‌گیری نظریه‌های واقع‌بینانه درباره‌ی جهانی شدن در دوره‌ی بعد داشته است. البته تردیدی نمی‌توان داشت که گسترش فعالیت‌های سازمان ملل متحد و پیدایش سازمان‌های فرهنگی و توسعه‌ای جهانی و توافق نامی‌گات در خصوص انتظام‌بخشی به تجارت جهانی نیز در پیدایش این نگرش مثبت بی‌تأثیر نبوده است.

از نیمه‌ی دوم دهه‌ی ۱۹۷۰ اندیشه جهانی شدن با قرائت مارکسیستی نوینی از روابط مبتنی بر قدرت در سطح جهانی دست به گریبان شد که به «نظریه‌ی نظام جهانی» موسوم است. اگر چه ایمانوئل والرشتاین، مبدع این نظریه، در مقایسه با اصحاب مکتب فرانکفورت، مارکسیست ارتدکس (سر راست بین) تری به‌شمار می‌آید اما اگر نیک بنگریم، اندیشه جهانی شدن در این نظریه از دیدگاه واقع‌بینانه‌تر و پذیرنده‌تری طرح شده است و در آن بدبینی‌ها یا نقادی‌های متعارف مارکسیستی نسبت به جوامع سرمایه‌داری جای خود را به یک واقع‌نگری مبتنی بر نابرابری قدرت در سطح جهانی داده است.

نظریه نظام جهانی نوین یک نظریه سه جهانی است اما با نظریه سه جهانی مائوتسه دون، که آن نیز در حوزه نگرش مارکسیستی ارائه شده، تفاوت عمده‌ای دارد. در نظریه سه جهانی مائوتسه دون با جهان شقه‌شقه شده‌ای روبه‌رو هستیم که شکاف‌های سیاسی و اقتصادی و فرهنگی عمیقی بخش‌های سه‌گانه‌ی آن را از هم جدا می‌کند: دنیای سرمایه‌داری که جهانی امپریالیستی یعنی تجاوزپیشه و استثمارگراست جهان اول؛ اردوگاه سوسیالیستی (اگر چه شکاف‌هایی ایدئولوژیک در آن به چشم می‌خورد) جهان دوم؛ و مابقی کشورها که استعمارزده و عقب‌نگاه





داشته شده (سویزی) و یا در حال توسعه‌اند، جهان سوم را تشکیل می‌دهند. این سه جهان از یک سنخ نیستند و تضادهای آشتی‌ناپذیری در میان‌شان وجود دارد و بنابراین یک‌پارچه شدن‌شان محال است.

در حالی که در نظریه‌ی سه جهانی و الرشتاین اجزای سه‌گانه‌ی متمایز، به یک جهان هم‌بسته‌ی جمع‌پذیر و دارای ارتباطات متقابل (هر چند تنش‌آلود و تعارض‌آمیز) تعلق دارند. به سخن دیگر تمایز سه جهان در نظریه نظام جهانی و الرشتاین ناشی از روابط سلطه در نظام مناسبات اقتصادی است و ربطی به نظام‌های سیاسی و فرهنگی یا ایدئولوژیکی و اجتماعی ندارد.

و الرشتاین در فاصله ۱۹۷۴ تا ۱۹۸۳ سه کتاب درباره‌ی نظام جهانی نوین منتشر کرد.<sup>۹</sup> از دیدگاه او نظام جهانی موجودیتی است اقتصادی با تقسیم‌کاری معین که مرزهای سیاسی یا فرهنگی مشخص ندارد. به نظر و الرشتاین، یک‌پارچگی این نظام، مبتنی بر وجود یک توافق عام نیست بلکه نتیجه‌ی عمل نیروهای متفاوتی است که ذاتاً با یک‌دیگر در تنش هستند و در این نیروها همیشه ظرفیت شقه کردن نظام (سیستم) وجود دارد.

نظام جهانی و الرشتاین مفهومی کاملاً مجرد و انتزاعی است. به نظر او جهان تاکنون با دو نظام جهانی روبه‌رو بوده است: یکی امپراتوری‌های جهانی که از نمونه‌های آن می‌توان مثلاً از امپراتوری رم باستان نام برد؛ و دیگر همین اقتصاد جهانی سرمایه‌سالار نوین. امپراتوری جهانی بر سلطه‌ی سیاسی (و نظامی) مبتنی بود، در حالی که اقتصاد جهانی کاپیتالیستی بر سلطه‌ی اقتصادی تکیه دارد. البته ناگفته نماند که و الرشتاین به‌ویژه در دو کتاب اولش پیدایش نظام جهانی سومی را هم تحت عنوان «حکومت جهانی سوسیالیستی» پیش‌بینی کرده بود که در آثار جدیدترش به‌ویژه در آنچه از اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰ منتشر ساخته، دیگر از آن سخنی به میان نیاورده است.

نظریه اقتصاد جهانی کاپیتالیستی و الرشتاین - که به نظر من تجسم و قرائت امروزی شده‌ی نظریه امپریالیسم لنین است - متشکل از سه جزء اصلی است: مرکز، پیرامون و نیمه پیرامون. حوزه‌ی جغرافیایی مرکز بر اقتصاد جهانی مسلط است و مابقی نظام را استثمار می‌کند. پیرامون مشتمل بر حوزه‌هایی است که موادخام را برای مرکز تأمین می‌کنند و به‌شدت از طریق مرکز استثمار می‌شوند و بالاخره نیمه پیرامون Semiperiphery/ مقوله‌ای تهنشستی است که مجموعه‌ای از مناطقی را در برمی‌گیرد که حد فاصل و رابط میان نواحی استثمارکننده و استثمار شونده‌اند.

و الرشتاین سه عامل را برای ظهور اقتصاد جهانی کاپیتالیست ضروری می‌داند: گسترش جغرافیایی از طریق اکتشاف و مستعمره‌سازی؛ توسعه روش‌های متفاوت کنترل نیروی کار در نواحی مختلف اقتصاد جهانی (مثلاً در مرکز و پیرامون)؛ و توسعه دولت‌های قدر قدرتی که به دولت‌های مرکزی اقتصاد جهانی کاپیتالیستی در حال ظهور بدل شدند.

و الرشتاین خاستگاه نظام جهانی نوین را بین سال‌های ۱۲۵۰ و ۱۶۴۰ می‌داند که طی آن نظام سلطه ماهیتاً از سلطه‌ی سیاسی و نظامی به سلطه‌ی اقتصادی تکامل پیدا کرد. این سلطه‌ی اقتصادی در فاصله سال‌های ۱۶۰۰ تا ۱۷۵۰ به یک‌پارچه شدن اقتصاد جهانی منجر شد. و بالاخره در دوران نوین، (کاپیتالیسم پایه و شالوده‌ی اصلی برای رشد و توسعه‌ی یک اقتصاد جهانی و فراهم ساختن و این البته بدون وجود یک ساختار سیاسی واحد محقق شده است. به نظر و الرشتاین از این طریق به‌مراتب بهتر می‌توان ارزش اضافی تولید کرد تا از طریق تکنیک‌های ابتدایی‌تری که در گذشته در چهارچوب استثمار سیاسی به کار گرفته می‌شد.<sup>۱۰</sup>

به این ترتیب، بر خلاف نظرگاه اصحاب مکتب فرانکفورت، مفهوم جهانی شدن از دیدگاه و الرشتاین پیش‌تر مبتنی بر کارکرد، فعالیت‌ها، فنون

و مناسبات اقتصادی است تا یک‌دستی و مشابهت‌های فرهنگی و سیاسی.

و الرشتاین، نظیر بسیاری از دیگر جامعه‌شناسان کلان‌نگر، پس از فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم، در بحث درباره‌ی نظام جهانی و در اشاره‌ی مستقیم به مفهوم، دلالت‌ها و مسائل جامعه‌شناختی جهانی شدن (به خلاف دو دهه‌ی قبل) به جنبه‌های فرهنگی و اجتماعی بیش‌تر از جنبه‌های اقتصادی توجه یافته است. او در یکی از جدیدترین آثارش درباره‌ی جهانی شدن،<sup>۱۱</sup> بحران عصر جهانی شدن را (در نظام جهانی نوین) کشمکش میان هویت‌های ملی و جهانی می‌داند که به نوعی منعکس‌کننده‌ی کشمکش‌های سنتی‌تر در حوزه‌های سیاست و فلسفه - نظیر کشمکش میان ناسیونالیسم و انترناسیونالیسم و کشمکش میان عام بودن و خاص بودن - است که زائیده‌ی رشد تمدن بورژوازی و پیدایش اقتصاد جهانی کاپیتالیستی‌اند.

بحث‌های نظری جامعه‌شناختی سه دهه‌ی اخیر درباره‌ی تقابل میان «سنت» و «مدرنیته» و نیز تقابل‌های پدیدارشناسانه میان گفت‌وگوهای هستی‌شناختی درباره‌ی جامعه‌ی معاصر در چهارچوب نگرش‌های مبتنی بر نوگرایی (مدرنیسم) و پسانوگرایی را نیز می‌توان از زمره‌ی همین نوع کشمکش‌ها به‌شمار آورد که بخشی از آن نیز دربرگیرنده‌ی مضمون‌های جامعه‌شناختی مرتبط با پدیده‌ی جهانی شدن است.

جهانی شدن با پیدایش نظام خاصی از مناسبات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بین دولت‌های منفرد، در معنای «دولت‌ملت»‌های عصر جدید همراه است که و الرشتاین آن را نظام بین‌دولتی / interstate system جدید می‌خواند. این مفهوم با دلالت‌های کلاسیک امپریالیسم (در آراء عالمان اجتماعی مارکسیست) نزدیکی‌های چشمگیری دارد و شاید مهم‌ترین فرق آن در این است که امپریالیسم به‌ویژه به مفهوم لنینی آن بیش‌تر دلالت‌های اقتصادی داشت در حالی که نظام «بین‌الدولی» بیش‌تر بر جنبه‌های سیاسی و فرهنگی و به‌ویژه بر پایه موج نوینی از دموکراسی فراگیر جهانی مبتنی است. به سخن دیگر نظام بین‌الدولی و الرشتاین قرائت سیاسی - فرهنگی ویژه‌ای از نظام جهانی است که بر مبنای مناسبات بین‌المللی موجود در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ قرن میلادی گذشته نظریه‌سازی (تئوریزه) شده است.

به عقیده‌ی و الرشتاین اشاعه‌ی «دولت‌ملت»‌ها به‌عنوان واحد نمونه‌ی سازمانی سیاسی در چهارچوب اقتصاد جهانی سرمایه‌داری محصول دوران نوگرایی (مدرنیسم) و الگوی تاریخی اقتصاد جهانی بوده است و از لحاظ ساختاری بازگویی سلطه‌ی بلامنازع دولت‌ها در محدوده‌ی مرزهای ملی است. در حالی که در نظام بین‌الدولی آزادی عمل دولت‌های عضو جامعه‌ی جهانی به نحو تأمل برانگیزی محدودتر شده است. این وضعیت یکی از تجلیات بارز نظم نوین جهانی (جهانی شدن) در عرصه‌ی روابط سیاسی، فرهنگی و ارتباطات بین‌المللی است.<sup>۱۲</sup>

در مورد و الرشتاین اشاره به دو نکته‌ی مهم ضروری است: نخست آن‌که آراء و الرشتاین خصوصاً نظریه‌ی نظام جهانی او بیش‌تر مورد انتقاد جامعه‌شناسان مارکسیست قرار گرفته است؛<sup>۱۳</sup> و دیگر آن‌که و الرشتاین را صرف‌نظر از دیدگاه‌های شدیداً انتقادی‌اش نسبت به نظام جهانی نوین و اقتصاد جهانی، به دلیل جنبه‌های واقع‌گرایانه و تحلیل‌های کم و بیش غیر ایدئولوژیکی درباره‌ی نظام توزیع قدرت جهانی، باید حلقه‌ی رابط و

به عبارت دقیق‌تر مرحله‌ی گذار نظری میان تحلیل‌های ایدئولوژیک (و مارکسیستی) ایده‌ی جهانی‌شدن و تحلیل‌های غیرایدئولوژیک علمی و دانشگاهی در این زمینه به‌شمار آورد.

توجه به این نکته حائز اهمیت است که مهم‌ترین آراء و نظریه‌های جامعه‌شناختی درباره‌ی جهانی‌شدن مربوط به دهه‌ی آخر قرن بیستم است. اگر بتوان قرن بیستم را قرن منازعات ایدئولوژیک نامید، باید پذیرفت که پایان قرن که طبیعتاً همزمان با پایان یافتن عصر منازعات ایدئولوژیک است، تقریباً ۱۰ سال زودتر از پایان «تقریمی» گاه‌شناختی «این قرن» فرارسیده بود.

در واقع، فرو ریختن دیوار برلین در ۱۹۸۹ بسیار مهم‌تر و معنی‌دارتر از اتحاد دو آلمان و یا حتا فروپاشی سوسیالیسم است. این واقعه را باید قبل از هر چیز نماد واقعی پایان عصر منازعات ایدئولوژیک تلقی کرد. تجربه‌ی ۱۰ سال اخیر نشان می‌دهد که تأثیر سیاسی و فرهنگی این واقعه به مراتب

بیش‌تر از پیروزی بلشویسم در اکتبر ۱۹۱۷ بوده است. پیروزی اکتبر با خود طلیعه‌های یک منازعه ایدئولوژیک را به ارمغان آورد که سال‌ها بعد از طریق تبدیل به یک «جنگ سرد» گسترده و بی‌تخفیف، هزینه اجتماعی و فرهنگی زیادی را به نسل‌های کارآمد و صاحب اندیشه‌ی همه‌ی جوامع قرن بیستمی تحمیل کرد. در حالی که فروری دیوار برلین و فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم با نقطه‌ی پایان نهادن بر منازعات ایدئولوژیک امکان همفکری و هم‌زبانی روشنفکران و صاحبان اندیشه را درباره‌ی «وضعیت جهان»، «مسائل و آلام بشری»، «دموکراسی و صلح»، «فقرزدایی و گسترش رفاه همگانی»، «توسعه پایدار و حفظ محیط زیست» و «جهانی‌شدن جامعه بشری» فراهم ساخت.

درباره‌ی بسیاری از مسائل و موضوعات یاد شده نوعی همکاری بین‌المللی کج‌دار و مریز از دهه‌ی ۱۹۵۰ آغاز شده و متناسباً نظریه‌های اجتماعی و جامعه‌شناختی متنوعی درباره‌ی هر یک از آن‌ها صورت‌بندی شده بود. اما آنچه به‌ویژه پس از فروری دیوار برلین در دستور کار قرار گرفت، موضع جهانی‌شدن بود که جامعه‌شناسان آن را در چهارچوب جهانی‌شدن جامعه‌ی بشری و بر حسب دلالت‌های عمدتاً مثبت آن مورد توجه قرار دادند. به این اعتبار می‌توان انتظار داشت که غیر ایدئولوژیک‌ترین و در همین حال مثبت‌ترین نظریه‌های جامعه‌شناختی درباره‌ی جهانی‌شدن را بتوان در میان آراء و نظریه‌های ارائه شده در دوره‌ی زمانی کوتاه‌مدت پس از پایان جنگ سرد جست‌وجو کرد و چنین نیز هست.

روبرتسون<sup>۱۲</sup> در ۱۹۹۲ در اثری به‌نام «جهانیت، فرهنگ جهانی و اشارت‌های نظم جهانی» جهانی‌شدن را مجموعه فرایندهایی می‌داند که به پیدایش جهانی واحد منتهی خواهد شد. جوامع در همه‌ی جنبه‌های زندگی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی‌شان به‌طور متقابل به یک‌دیگر وابسته خواهند شد و دورنمای این وابستگی‌های متقابل جهانی‌شدن واقعی (جامعه‌ی بشری) خواهد بود. این نظریه‌ها مثبت و سازنده در خصوص جهانی‌شدن فقط منحصر به این جامعه‌شناس نیست بلکه بسیاری از نظریه‌های جامعه‌شناختی دهه‌ی پایانی سده‌ی بیستم درباره‌ی جهانی‌شدن از همین گونه است و این نیز یکی از دستاوردهای مهم واقعه‌ی دوران‌ساز پایان جنگ سرد به‌شمار می‌آید که به کاهش بدبینی نسبت به فرایندهای اجتماعی - تاریخی نوین و افزایش امیدواری اجتماعی نسبت به بهبود وضع جهان بر اساس همکاری‌های بین‌المللی و مبادلات فرهنگی پیش‌تر منجر شد.

در دهه‌های گذشته نیز شکل‌های متنوعی از واحدهای فراملی در حوزه‌های سیاسی و اقتصادی در سطوح جهانی یا منطقه‌ای وجود داشت. مثلاً در حوزه‌ی سیاست بلوک‌های ساسی و نظامی (نظیر ناتو) یا سپهرهای سلطه امپریالیستی (نظیر بلوک شوروی سابق)، اتحادیه‌های قدرت سلطه‌گر (نظیر گروه هفت)، سازمان‌های یک‌پارچه‌کننده‌ی قاره‌ای یا منطقه‌ای (نظیر جامعه‌ی اروپایی)، سازمان‌های بین‌المللی جهان‌گستر (نظیر سازمان ملل و آژانس‌های وابسته به آن) و یا در حوزه‌ی اقتصاد توافق‌نامه‌های اقتصادی جهان‌گستر یا منطقه‌ای نظیر گات (توافق‌نامه عمومی تعرفه و تجارت)، اوپک، نفتا، کومکون، آ. سه. آن و امثال آن وجود داشت اما ارزیابی یکسره مثبتی از عملکرد هیچ‌یک از آن‌ها وجود ندارد و علاوه بر آن هیچ‌یک از آن‌ها را نمی‌توان شالوده‌ساز یا بنیان‌گذار ایده‌ی «جهانی‌شدن جامعه بشری» به‌شمار آورد. این ایده فقط پس از پایان جنگ سرد و تحت شرایط تحولات شگرف ارتباطی دهه‌ی آخر قرن بیستم قابل تصور گردید.

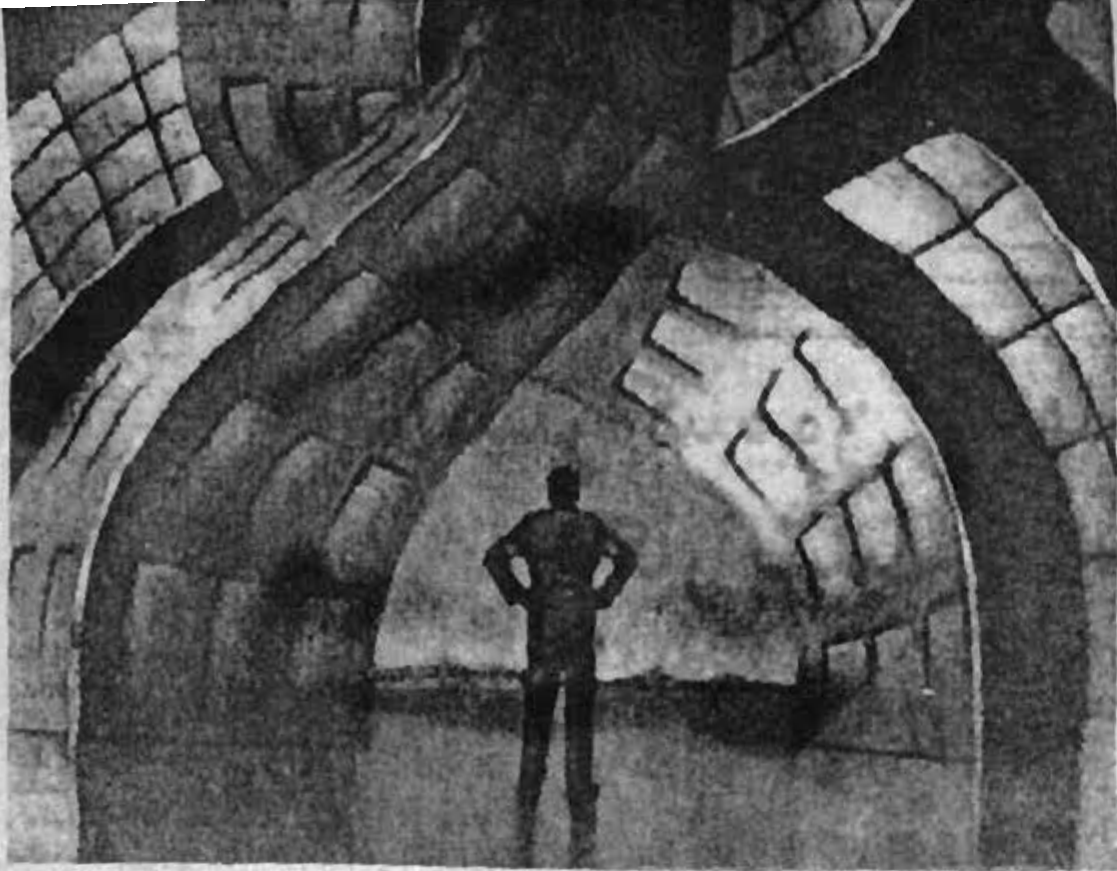
جهانی‌شدن زبان انگلیسی در ارتباط با تکنولوژی، تجارت، علوم کامپیوتر و علوم ارتباطات و گردشگری (توریسم) و نیز تکنولوژی کامپیوتر و یگانه‌سازی نرم‌افزاری، از طریق کاربرد نرم‌افزارهایی که الگوی مشترک و جهان‌گستری از سازمان‌دهی و عمل‌آوری داده‌ها و اطلاعات را میسر می‌سازند، جلوه‌های محدودی از تحولات وسیعی است که تجسم ایده‌ی جهانی‌شدن جامعه بشری و گرایش جهانی به مثبت ارزیابی کردن این فرایند را امکان‌پذیر ساخته‌اند.

به این ترتیب به نظر می‌رسد که همگام با فروکش کردن و افول سنت‌های فرهنگی‌های بومی و محلی، فرهنگ مصرفی نوع غربی به ویژگی کلی فرهنگی Cultural Universal/ حاکم بر کره‌ی زمین بدل می‌شود. نکته مهم این است که این فرایند نه فقط از سوی پیشگامان نوآوری و توجویی و روشنفکران سرتاسر جهان عموماً مثبت ارزیابی شده بلکه به نحو حیرت‌انگیزی حتا در قلمرو سنت‌گراترین نظام سیاسی توتالیتر و جزم‌اندیش‌ترین دیکتاتوری‌ها نیز مورد استقبال مهارناپذیر توده‌های مردم قرار گرفته است. آیا این واقعیت را که نهضت

«تلویزیون شکر» حکومت طالبان به نتیجه و ناموفق در نیمه راه متوقف و رها می‌شود و مردم از نو به‌رغم همه‌ی محدودیت‌های سخت‌گیرانه‌ی موجود در آن جامعه به تماشای برنامه‌های تلویزیونی کانال‌های خارجی روی می‌آورند را با «انگیزش» و «رانه‌ای» غیر از «اراده‌ی توده‌ای معطوف به جهانی‌شدن» حتا در جامعه‌ی قبیله‌ای عقب‌مانده‌ای نظیر افغانستان طالبانی می‌توان توجیه کرد؟ اگر چه گروهی اشاعه‌ی این هم‌رنگی و عمومیت فرهنگی را نابودی فرهنگ‌های بومی و محلی تعبیر می‌کنند اما شکی نیست که این هم‌رنگی فرهنگی یکی از ضروری‌ترین پیش‌شرط‌های درک متقابل و هم‌زبانی و هم‌دلی همه‌ی انسان‌ها به‌عنوان اعضای دارای حقوق برابر در یک جامعه‌ی بشری جهانی و واحد است.

در دهه‌ی آخر سده‌ی بیستم میلادی نظریه‌های جامعه‌شناختی متنوعی درباره‌ی ایده و مفهوم جهانی‌شدن صورت‌بندی و ارائه شد. اکثر این آراء از دیدگاهی مثبت به جنبه‌های سازنده‌ی، ضرور و امیدبخش جهانی‌شدن پرداخته‌اند که از آن جمله می‌توان به آراء روبرتسون و هان‌نرز اشاره کرد. تعداد محدودتری نیز از دیدگاهی نقادانه به جنبه‌های منفی این فرایند اشاره کرده‌اند که از برجسته‌ترین آن‌ها جورج ریترز





## فروریختن دیوار برلین در ۱۹۸۹ بسیار مهم‌تر و معنی‌دارتر از اتحاد دو آلمان و حتا فروپاشی شوروی است. این واقعه را باید قبل از هر چیز، نماد واقعی پایان عصر منازعات ایدئولوژیکی تلقی کرد

مدت و طی چند سال دیگر از معانی محلی، شکل‌های فرهنگی و احساسات قومی و فرهنگی هیچ نشانی باقی نخواهد ماند.

۳. سناریوی سوم «سناریوی فساد پیرامونی» نام گرفته که بازگویی انحطاط و تحریف فرهنگ غربی در جریان اقتباس و انطباق توسط پیرامون است.

۴. و بالاخره چهارم که «سناریوی بلوغ» خوانده شده بازگویی مبادله و گفت‌وگویی برابرتی میان فرهنگ‌هاست که در آن اقتباس فرهنگی به جای یک‌طرفه بودن و دریافت کور توسط پیرامون در فرایندی از انطباق‌های متقابل و تبادل‌های دو سویه صورت می‌پذیرد.<sup>۱۸</sup>

ریتزر که شاید بتوان او را یکی از سرشناس‌ترین نقادان غیر مارکسیست «ایدئولوژی جهانی شدن» به‌شمار آورد، بخش مهمی از مخالفت خود با این فرایند را در چهارچوب دو نظریه‌ی نوین جامعه‌شناختی یعنی «مک‌دونالدی شدن» و «کارت اعتباری شدن» که با توجه به رسوخ فرهنگ آمریکایی در سایر نقاط جهان صورت‌بندی کرده، بازگو می‌کند.

در نظریه‌ی «مک‌دونالدی شدن»، ریتزر، فرایند بسط و توسعه اهمیت غذای حاضری (به سبک مک‌دونالد) را به‌عنوان یک جنبه‌ی خاص از فرهنگ جهانی به نقد می‌کشد. این شیوه که به‌مثابه‌ی نمادبخش و اشاعه فرهنگ آمریکایی در همه‌ی نقاط جهان گسترش یافته و به‌عنوان یک الگوی تغذیه‌ای عمومیته یافته و با آداب و مناسکی یک‌دست، همه جا و در جوامع متعلق به فرهنگ‌های متفاوت به کار بسته می‌شود، نماد مهارت‌پذیری رواج الگوهای فرهنگ جهانی است.

از دید ریتزر الگوی فرهنگی رستوران‌های زودآما (حاضری) از نوع

سک دونالد، هم‌سازی فرهنگ‌ها از ویژگی‌های مطلوب و دلچسب

شیوه‌های تهیه‌ی خوراک و تغذیه سنتی و خانگی، از دست رفتن فضای

خودمانی و عاطفی سنتی (خانه و رستوران‌های قدیمی) است. در این

شیوه‌ی نوین (شعبات جهانی شده‌ی مک دونالد) خدمات با کیفیت

متوسط و پایین عرضه می‌شود، برخوردها غیر شخصی است، جو

سازمانی ساکم است و غذاها شباهتی با غذاهای خانگی ندارند.<sup>۱۹</sup> این

رستوران‌های زودآما همه‌جا نفوذ کرده‌اند: شهرهای بزرگ، شهرهای

کوچک، بزرگ راه‌ها و حتا در دانشگاه‌ها، مدرسه‌ها، فرودگاه‌ها و

ترمینال‌های مسافری و بیمارستان‌ها و اماکن ورزشی و ... همزمان تأثیر

همه جانبه فرایند مک‌دونالدی شدن را در همه‌ی جنبه‌های دیگر زندگی

اجتماعی نیز می‌توان دید و مشتقات مک‌دونالدی حتا به چاپ

روزنامه‌ها، انتشار کتاب‌های رمان و ... نیز راه یافته است و اقتباس از

الگوی مک‌دونالد در پمپ بنزین‌ها، بانک‌ها و شرکت‌های تلفن و غیره

رواج یافته است.<sup>۲۰</sup>

نظریه کارت اعتباری شدن ریتزر نیز نظریه‌ای است با همان

دلالت‌های مک‌دونالدی شدن و بازگویی آن است که شیوه استفاده از

کارت اعتباری به‌مثابه نماد مشخصی از نگرش و فرهنگ زندگی

آمریکایی در فاصله و زمان بسیار

است؛ ولی حتا در انتقاد کوبنده‌ی ریتزر نیز، به خلاف نقادی‌های مارکسیستی رایج در دهه‌های سوم تا هفتم، پدیده‌ی جهانی شدن یکسره و به‌طور مطلق نفی نشده است. و بالاخره آراء صاحب‌نظرانی نظیر گیدنز در حد فاصل میان پذیرش مشتاقانه و نقادی محتاطانه قرار می‌گیرد.

روبرتسون با استفاده از سنخ‌شناسی تونیس به تیپولوژی نظم جهانی پرداخته و چهار تصوّر متمایز را در این نظم تمیز می‌دهد:

۱. گمیشافت جهانی نوع اول که در واقع نوعی واکنش منفی نسبت

به جهانی شدن است و ممکن است به ایدئولوژی ضد جهانی‌گرایی

منتهی گردد. از دید روبرتسون برخی جنبش‌های بنیادگرای کنونی را

می‌توان نماد وضعیت ضد جهان‌گرایی / Anty - globalism به‌شمار آورد.

۲. گمیشافت جهانی نوع دوم که بر روی وحدت نوع انسان تأکید

می‌گذارد و از تشکیل یک اجتماع جهانی کامل یا دهکده‌ی جهانی در

معنای لیبرالی آن طرفداری می‌کند. روبرتسون این نظرگاه را پیش‌تر

تجویزی می‌داند تا توصیفی.

۳. گزلفافت جهانی نوع اول که جهان را به‌مثابه‌ی موزائیکی از

«دولت - ملت»های دارای قدرت عالی در نظر می‌گیرد که متقابلاً آزاد و

درگیر در مبادلات پر دامنه و عمیق اقتصادی، سیاسی و فرهنگی هستند.

۴. و سرانجام گزلفافت جهانی نوع دوم که یگانه‌سازی دولت -

ملت‌ها را تحت شکلی از «دولت جهانی»، خواه در داخل یک ساختار

سیاسی فراملی و خواه به‌مثابه‌ی فدراسیون‌های درهم تنیده و گره

خورده تصویر می‌کند.<sup>۱۵</sup>

هان‌نرز در رویکردی کم و بیش مشابه، در مطالعات فرهنگی خود در

زمینه‌ی جهانی‌شدن، به پیدایش نوعی «ادراک عام جهانی» Global

ecunene/ اشاره می‌کند.

وی مفهوم «ادراک عام» ecunene/ را به‌مثابه‌ی حوزه‌ی پایانی از

پرمکشی فرهنگی و در هم نفوذ کردن متقابل و مبادله‌ی فرهنگی

می‌داند. از دید او این «ادراک عام» در عصر ما ابعادی حقیقتاً جهانی پیدا

کرده است.<sup>۱۶</sup> هان‌نرز نیز در نگاه به آینده، چهار سناریو را در زمینه‌ی

یگانه‌سازی فرهنگی صورت‌بندی می‌کند<sup>۱۷</sup> که از قرارند:

۱. سناریوی همگن‌سازی فرهنگی که بازگویی غلبه‌ی کامل فرهنگ

غربی مشتمل بر سبک زندگی، الگوی مصرف، ارزش‌ها و هنجارهای

غربی است. این فرایند از طریق وجود کالاهای مشابه در فروشگاه‌های،

اجرای نمایش نامه‌های مشابه در تماشاخانه‌ها، وجود اتوموبیل‌های

مشابه در خیابان‌ها، وجود منوهای مشابه در رستوران‌ها، نمایش

فیلم‌های مشابه در سینماها، اخبار مشابه در روزنامه‌ها و برنامه‌ها و

موسیقی‌های مشابه در تلویزیون‌ها محقق می‌شود.

۲. سناریوی دوم که جلوه ویژه‌ای از فرایند قبلی است «سناریوی

اشباع» نامیده شده است که در آن بر بعد زمان تأکید گذاشته شده است. بر

طبق این سناریو «پیرامون» به آهستگی و به تدریج الگوهای فرهنگی

«مرکز» را جذب کرده و از آن اشباع می‌شود و به این ترتیب در طولانی

اشاعه یافته است. در این مورد نیز ریتزر ضمن نقد «الگوهای کارت اعتباری» در واقع، به نقادی ایده‌ی جهانی شدن می‌پردازد. از نظر او مردم با استفاده از کارت اعتباری می‌توانند به مراتب بیشتر از موجودی بانکی‌شان خرید کنند و این امکان موجب می‌شود که دقت کم‌تری بر روی کیفیت کالاها به عمل آید و بر خرید هرچه بیشتر پافشاری می‌شود.<sup>۲۱</sup> علاوه بر این کارت اعتباری نوعی تکنولوژی غیر انسانی است و در روابط بین خریدار و فروشنده دخالت می‌کند و به این ترتیب گامی است در جهت خارج ساختن کنترل از دست انسان.<sup>۲۲</sup>

بر اساس نگرش ریتزر کارت اعتباری شدن نیز هم‌چون مک‌دونالدی شدن معرف نوعی «غیر عقلانی شدن عقلانیت» است. یعنی در عین حال که به جنبه‌هایی از نیازهای زندگی انسان امروزی پاسخ می‌دهد، این زندگی را از جنبه‌های معنی‌دار، انسانی و عاطفی تهی و خالی می‌سازد. این نحوه‌ی استدلال را طبیعتاً در مورد ویژگی‌های فرهنگی در شرایط جهانی شدن نیز می‌توان تعمیم داد.

و اما گیدنز: این جامعه‌شناس پرکار که نظریه‌پردازی روزآمد است، اگر چه به کرات در آثارش به موضوع جهانی شدن اشاره کرده اما تقریباً هیچ‌جا بحث مستقلی را در این باره نپوررانیده است. با این حال به لحاظ به روز بودن نظرگاه‌هایش و توجهش به مبرم‌ترین مسایل جهان امروز (سیاست، دموکراسی و مدرنیت) ضروری است که به نظرگاه او در زمینه‌ی جهانی شدن اشاره شود. به همین لحاظ من کوشش می‌کنم که از خلال مرتبط‌ترین بحث گیدنز در این زمینه که کتاب «پیامدهای مدرنیت»<sup>۲۳</sup> است، آراء وی را در این باره استخراج کنم (البته باید اشاره کنم که این کار به دلیل خصلت توتولوژیک بحث‌های نظری گیدنز بسیار دشوار است):

گیدنز جهانی شدن کامل را وضعیتی متناظر با مرحله‌ی تکامل یافته‌تری از مدرنیت می‌داند که همزمان با ظهور دوران پسامدرنیسم محقق خواهد شد. پسامدرنیسم از دیدگاه گیدنز حاصل تکامل و تحول ناگزیر مدرنیسم از لحاظ ساختاری است ولی او به خلاف بسیاری از صاحب‌نظران معاصر دورانی را که اکنون در آن هستیم، دوران پسامدرن نمی‌داند بلکه آنرا مرحله‌ی متأخر مدرنیسم می‌خواند. از دید او فرایند جهانی شدن همزمان با مدرنیت آغاز شده و در مرحله‌ی پسامدرنیت به فرجام خود خواهد رسید.

از دید گیدنز «مدرنیت/ Modernity» به شیوه‌هایی از زندگی یا سازمانی اجتماعی مربوط می‌شود که از سده‌ی هفدهم به بعد در اروپا پیدا شد و به تدریج نفوذ کم و بیش جهانی پیدا کرد.<sup>۲۴</sup> او در انتقاد به صاحب‌نظرانی نظیر لیوتار که معتقدند جهان حاضر در مرحله‌ی پسامدرنیسم قرار دارد، استدلال می‌کند که «به‌جای آنکه وارد دوره‌ی پسامدرنیت شده باشیم، در واقع به سوی دوره‌ای گام برمی‌داریم که در آن پیامدهای مدرنیت ریشه‌ای‌تر و جهانی‌تر از پیش شده‌اند» و معتقد است که به‌جای اختراع اصطلاح‌هایی از قبیل «پسامدرنیت»، «پسامدرنیسم»، «جامعه‌ی صنفی»، «جامعه‌ی اطلاعاتی» و یا «جامعه‌ی مصرفی» - که در توصیف آن‌ها اغلب بر «در شرف پایان بودن» وضعیت پیشین تأکید گذاشته می‌شود - به سرشت مدرنیت نگاهی دوباره بیندازیم. وی در همین ارتباط چند ویژگی مهم برای مدرنیت برمی‌شمارد که از این قرارند:<sup>۲۵</sup>

۱. جدایی زمان از مکان که فرایند آن در سده‌ی بیستم تکمیل شد و نتیجه‌ی آن از یک‌سو یک‌نواخت شدن جهانی تقویم‌هاست و از سوی

دیگر یک‌نواختی زمان در مناطق گوناگون را در برمی‌گیرد.  
۲. از جا‌کنندگی که مراد از آن کنده شدن روابط اجتماعی از محیط‌های محلی برهمکنش و تجدید ساختار این محیط‌ها در راستای پهنه‌های نامحدود «زمانی - مکانی» است. از نظر گیدنز همه‌ی مکانیسم‌های از جا‌کننده شدن مستلزم سازوکارهایی نظیر اعتماد، مهارت تخصصی و مخاطره‌پذیری و امنیت وجودی است.

۳. و بالاخره، «تضاد با سنت» که ذاتی مدرنیت است. گیدنز معتقد است که مدرنیت پدیده‌ای ذاتاً جهانی است و در همین ارتباط این سؤال مهم را مطرح می‌کند که جهانی شدن دقیقاً چیست؟ و چگونه می‌توان این پدیده را به‌درستی مفهوم‌بندی کرد؟ سپس در پاسخ به این سؤال می‌گوید که «جهانی شدن را می‌توان به‌عنوان تشدید روابط اجتماعی جهانی تعریف کرد؛ همان روابطی که موقعیت‌های مکانی دور از هم را چنان به هم پیوند می‌دهد که هر رویداد محلی تحت تأثیر رویدادهای دیگر که کیلومترها با آن فاصله دارند، شکل می‌گیرد و برعکس».<sup>۲۶</sup>

گیدنز ضمن رد رویکردهای نظری مک‌لوهان و والرشتاین جهانی شدن را پدیده‌ای چهار بعدی می‌داند که این ابعاد عبارتند از:

۱. نظام دولت ملی؛
۲. سازمان نظامی جهانی؛
۳. اقتصاد سرمایه‌داری جهانی؛
۴. تقسیم کار بین‌المللی (در ارتباط با توسعه‌ی صنعتی).<sup>۲۷</sup>

از دید گیدنز در فراسوی مدرنیت آرمان شهر مدرن قرار دارد. به عقیده‌ی او «یکی از کشف‌های بزرگ سازمان اجتماعی و اقتصادی سده‌ی بیستم این است که نظام‌های بسیار پیچیده مانند سازمان‌های اقتصادی مدرن را نمی‌توان به گونه‌ی مؤثری تابع نظارت فرمانی کرد. این نظام‌ها به علامت دادن‌های ریز و دائمی نیاز دارند که باید از پایین و از طریق واحدهای اطلاع‌دهنده‌ی فرد انجام گیرد نه با هدایت از بالا» به همین لحاظ ابعاد سازمان پسامدرن را که مبین ویژگی‌های جهانی شدن نیز هست از این قرار می‌داند:

۱. مشارکت چند لایه‌ی دموکراتیک؛
۲. نظام پساکمیایی؛
۳. نظامی زدایی؛
۴. انسانی شدن تکنولوژی.<sup>۲۸</sup>

#### جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

ایده‌ی جهانی شدن طی قرن بیستم از معنا و دلالت صرفاً اقتصادی و سیاسی به معنایی موسع با مضمون‌های اجتماعی و دلالت‌های فرهنگی مثبت تحول یافته است. به نحوی که قرائت جامعه‌شناختی این ایده که یک قرائت عمدتاً فرهنگی است امروزه بر کل ادراک مفهومی اصطلاح غلبه یافته است.

درباره‌ی فرهنگ در نظام جهانی، نظرگاه‌های متفاوتی وجود دارد. یکی از منتقدان سرشناس نظام جهانی، یعنی والرشتاین، فرهنگ را «رزم‌گاه ایدئولوژیک نظام نوین جهانی»<sup>۲۹</sup> می‌داند و در گوشه و کنار جهان نیز برخی سیاسیون سنت‌گرا و نیروهای اجتماعی اقتدارگرا و ذل بسته به نظم کهن، پدیده‌ی جهانی شدن را خاصه در ابعاد جامعه‌شناختی آن با عنوان «تهاجم فرهنگی» توصیف می‌کنند. در حالی که بسیاری از

می‌توان تصور کرد  
جهانی که در شکل آرمانی  
خود،  
به جامعه‌ی بین‌المللی  
یکدستی  
منتهی خواهد شد  
متشکل از تعداد زیادی  
حوزه‌های فرهنگی  
متفاوت است  
که  
نه فقط بر حقوق بین‌الملل  
و  
ارزش‌های مربوط به کل  
بشریت  
بای‌بند هستند،  
بلکه معیارهای جهانی  
اندازه‌گیری جهانی  
و  
مشترکی  
برای زمان  
و  
مکان دارند



و عمل‌گرایی نهادی شده در این کشور، کوشش شایسته و درخور تقدیری برای به‌دست دادن اصولی پایهای و جهان‌شمول (دموکراسی، آزادی و برابری حقوقی) برای نوسازی دنیای قدیم و پی‌ریزی دنیایی جدید به‌عمل آمده است و این همان اصولی است که امروزه شالوده‌ی اجتماعی جهانی شدن تلقی می‌شود.

6. Ritzer George, *Sociological Theory*, 1988, Alfred A. Knopf Inc. P. 250.

7. *ibid*, P.251.

8. *ibid*, P.251 - 252.

9. Wallerstein Immanuel: - 1974, *The Modern World - System: Capitalist Agriculture and the origin of the European World - Economy in the 16th century*. New York: Academic Press.

- 1980, *The Modern World - System II: Mercantilism and the Consolidation of the European World - Economy, 1600 - 1750*. New York: Academic Press.

- 1983, *The Modern World - System III: The Capitalist World - Economy*, Cambridge: Cambridge University Press.

10. Ritzer George, 1988, *Sociological Theory*, (Second Edition), New York: Alfred A. Knopf. Inc. P.280 - 284.

۱۱. والرشتاین ایمانوئل (۱۹۹۱)، سیاست و فرهنگ در نظام متحول جهانی (ژئوپلیتیک و ژئوکالچر)، ترجمه‌ی پیروز ایزدی، تهران: نشر نی، ۱۳۷۷.

۱۲. والرشتاین، همان، ص ۲۲۲ تا ۲۲۸.

13. Ritzer, *ibid*. P. 284.

14. Robertson, Ronald 1992. *Globality, Global Culture, and Images of World order*.

15. Sztompka Piotr, *ibid*. P. 95 - 96.

16. Hannerz Ulf, 1989 *Notes on the global ecumen* Public Culture, 1, 2, P.P. 66 - 75.

17. Hannerz Ulf, 1989, *Scenarios for Peripheral Cultures*, Binghamton: State University of New York (mimeo).

18. Sztompka, Piotr, *ibid*. P.P. 93 - 94.

۱۹. ریتزر جورج، بنیان‌های جامعه‌شناختی - خامسگاه‌های ایده‌های اساسی در جامعه‌شناسی، ترجمه‌ی دکتر تقی آزاد ارمکی، تهران: نشر سیمین، ۱۳۷۲، ص ۲۱۰ تا ۲۱۲.

۲۰. ریتزر، همان، ص ۲۱۹ تا ۲۲۳.

۲۱. ریتزر، همان، ص ۲۸۵.

۲۲. ریتزر، همان، ص ۲۸۷.

۲۳. گیدنز، آنتونی، پیامدهای مدرنیته، ترجمه‌ی محسن ثلاثی، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۷.

۲۴. گیدنز، همان، ص ۲.

۲۵. گیدنز، همان، ص ۲۱ تا ۵۵.

۲۶. گیدنز، همان، ص ۷۷.

۲۷. گیدنز، همان، ص ۵۸۵ تا ۹۲.

۲۸. گیدنز، همان، ص ۱۹۶ و ۱۹۷.

29. Ritzer, *ibid*. P.P. 280 - 284.

۳۰. این همان ایده‌ای است که به‌یرون با نبوغ هنرمندانه‌اش به جهانی‌ترین زبان ممکن، یعنی زبان موسیقایی، در ربع اول قرن نوزدهم بازگو کرده است: پرداخت استادانه‌ی منظومه‌ی شادی شیلر در موعمان کورال سمفونی نهم که بی‌گمان سرود وحدت جهانی جامعه‌ی بشری و فرهنگی‌ترین بیان جهانی شدن است. آن‌جا که آواز گر، آرام و باشکوه، پس از مکث کوتاه و پر معنی، بعد از پاساز و بولونسل و کنترباس، ضمن ستایش شادی از ما می‌خواهد که «همه برادران یک‌دیگر را دوست بداریم و با یک‌دیگر در راه شادی گام برداریم».

جامعه‌شناسان و صاحب‌نظران علوم ارتباطات یک پارچگی فرهنگی ملت‌ها را که محصول ارتباطات شبکه‌ای و ماهواره‌ای نوین است، یکی از جنبه‌های مثبت پدیده‌ی جهانی شدن و یکی از مهم‌ترین سازوکارهای تحول زندگی اجتماعی بشر و از پیش شرط‌های حرکت به‌سوی صلح و آرامش جهانی می‌دانند.

می‌توان تصور کرد که جهانی شدن در شکل آرمانی خود به جامعه‌ی بین‌المللی یک دستی منتهی خواهد شد که متشکل از تعداد زیادی حوزه‌های فرهنگی متفاوت است که نه فقط بر حقوق بین‌الملل و ارزش‌های مربوط به کل بشریت - ارزش‌هایی نظیر آنچه در اعلامیه‌ی حقوق بشر تصریح شده - پای‌بند هستند؛ بلکه مصیبت‌های اندازه‌گیری جهانی و مشترکی برای زمان و مکان دارند به اصول علمی‌ای اعتقاد دارند که مبتنی بر قوانین جهانی است؛ و راه و روش‌هایی را برای زندگی در دنیای مدرن به کار می‌برند که نه بر حسب جنس و نژاد و زبان و طبقه و ملیت و مذهب، بلکه بر اساس مشترکات علمی و فرهنگی جهانی و بر پایه ارزش‌های حافظ صلح و دموکراسی تعریف شده است.

اگر چه تحقق یک چنین آرمان شهر جهانی‌ای هنوز به دلیل موانع اقتصادی و فرهنگی و به‌ویژه اقتدارگرایی نخبگان حاکم و باندهای قدرت مسنط بر اقتصاد و سیاست جهانی، از دید واقع‌گرایانه، نزدیک و حتی چندان محتمل نمی‌نماید؛ ولی نزدیکی مهارناپذیر ملت‌ها و سلطه‌ی فزاینده و غیرقابل کنترل ارتباطات جهانی و تمییز نگرش ناخواسته و اجتناب‌ناپذیری که در نتیجه‌ی فرار مغزها از جهان سوم در کشورهای مرکزی و مادر به ظهور خواهد پیوست و دورنمای محتمل برداشته شدن موانع و محدودیت‌های روآیددی و پدیده‌ی قابل تأمل تجزیه کشورهای کثیرالمله و تشکیل دولت‌مملت‌های واقعی‌تر در جهان سوم نشان می‌دهد که پدیده‌ی جهانی شدن چگونه از طریق تجزیه‌ی قومی و سیاسی به‌دنبال ایجاد یک جامعه‌ی جهانی واحد و یک پارچه بر پایه‌ی «اتحاد واقعی ملت‌ها»<sup>۳۰</sup> و خرده فرهنگ‌های متنوعی است که قبل از هر چیز اصول عام و مشترکی را به‌عنوان استلزامات زندگی در نظام بین‌الدولی جدید جهانی پذیرفته و به عمل بر مبنای آن متعهد شده باشند؛ دموکراسی اجتماعی و آزادی فردی و صلح و برابری حقوقی همه‌ی افراد بشر در صدر این اصول عام و مشترک قرار دارد. ◊

### پی‌نوشت

۱. سال ۱۹۶۸، صرف‌نظر از جنبش دانشجویی برجامنه در فرانسه، به‌خاطر دو واقعه‌ی مهم در تاریخ قرن بیستم برجستگی دارد: نخست به‌دلیل تلاشی که از سوی عناصر اصلاح طلب حزب کمونیست چک‌اسلواکی برای دمیدن روح آزادی و انسان‌گرایی در حکومت سوسیالیستی صورت گرفت و به بهار پراگ موسوم شده است و دوم به‌خاطر مداخله‌ی علنی اتحاد جماهیر شوروی از طریق تهاجم نظامی برای سرکوب این جنبش اصلاح طلب که به سرنگونی دوپچک و برقراری مجدد سانسور و فشار منجر شد. این وقایع به‌طور ضمنی به‌معنای اعلام تبدیل سوسیالیسم به یک قدرت جهانی و شکل‌گیری نظم جهانی دیزهای است که به جنگ سرد موسوم شده است.

۲. تا اواسط دهه‌ی ۱۹۶۰ جامعه‌شناسی به این دلیل که یک علم بورژوازی ارزشی می‌شد در کشورهای سوسیالیستی رسماً ممنوع بود و صاحب‌نظران اگر چه در نقد آن به‌عنوان یک علم بورژوازی مطالبی می‌نوشتند اما آنرا نمی‌شناختند و در واقع با آن قهر بودند.

۳. مثلاً مقاله‌های «امپریالیسم و انتعاب در سوسیالیسم» (۱۹۱۶) و «کاریکاتور مارکسیسم و اقتصادگرایی امپریالیستی» (۱۹۱۶).

4. Lenin, 1976, *Imperialism and the Split in Socialism*, A collection - on Historical Materialism, Progress Publishers, P.P.501 - 502.

۵. الکسر دوئوکویل در ۱۸۳۱ برای تجدید روح از صریح و صریح اعلامی فرانسه از طرف دولت فرانسه برای یک مأموریت ۱۸ ماهه دربارهی سیستم جزایی و امور زندان‌ها به آمریکا رفت و به‌شدت تحت تأثیر بیانها و شالوده‌های دموکراسی در جامعه‌ی آمریکا قرار گرفت. نتیجه‌ی این تأثیرپذیری تألیف کتابی بود به‌نام دموکراسی در آمریکا (ترجمه‌ی این کتاب با نام تحلیل دموکراسی در آمریکا در ۱۳۳۷ به همت رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای به فارسی منتشر شد). در این کتاب صرف‌نظر از تحلیل بنیان‌های جامعه‌ی انسانی دموکراسی در آمریکا و منبایش از آزادی بیان و نیز اعتماد به نفس مردم

دوست عزیز، جناب آقای اسماعیل خلیلی

ما را در غم خود شریک بدانید. سلامتی و

نیک‌روزی ماندگان، آرمان ماست.

و اندیشه جامعه